

بیبار باده که اندر خمار خمارم  
خدا گرفت مرا زان چنین گرفتارم  
غزل شماره ۱۷۳۷ از دیوان شمس مولانا:  
گرفته شدن انسان توسط زندگی یا خدا به کیفر.

خاموش و نهان بودن این گرفته شدن، بطوریکه با ذهن پر از درد و همانندگی قابل دیده شدن نیست. خمارى انسان به دنبال این گرفته شدن و عواقب آن از جمله پندار کمال، اکتفا کردن به داشتن‌ها و دانش‌های ذهنی. عواقبی چون سرمستی و دید اشتباه. دید اشتباهی که از اتفاق این لحظه، طلب زندگی و خوشبختی دارد. دید اشتباهی که اتفاق این لحظه را، مانع و مسئله پنداشته و به دنبال حل آن از این لحظه غافل می‌شود. دید اشتباهی که با تصور پندار کمال، زیر بار گرفته شدن توسط زندگی نمی‌رود.

خود گرفتستت تو چون گفتار کور  
این گرفتن را نبینی از غرور  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۳۳۶۰

چند چندت گیرم و تو بی خبر  
در سلاسل مانده‌ایی پا تا به سر  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۳۳۶۹

حق تعالی تو را به کیفر گرفته است ولی به سبب غرور و پندار کمال زیر بار این گرفته شدن نمی‌روی و به دام اسباب و علل بیرونی افتاده‌ای. غرور و پندار کمال و خود را بی‌نیاز دانستن از تعلیمات بزرگان، گرفتگی خاموش و پنهانی است که خطرناک‌تر و سخت‌تر از هزاران بالای آشکار است.

این خمار غم، دلیل آن شده‌ست  
که بدان مفقود مستی‌ات بده‌ست  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۲۲۵۹

خمار غم، دلیل روشنی بر این است که انسان از تصویری که ذهن نشان می‌دهد، زندگی و خوشبختی می‌طلبد. زندگی را در تصورات ذهنی جستجو کردن و از این تصورات و فکرها و باورها، شیریه کشیدن و مست شدن، کاری بیهوده و نشان گرفته شدن به کیفر توسط زندگی است.

خود گرفتستت تو چون گفتار کور  
این گرفتن را نبینی از غرور  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۳۳۶۰

حق تعالی تو را به کیفر گرفته است ولی به سبب غرور و پندار کمال در ذهن به دام اسباب و علل بیرونی افتاده و در جستجوی نردبان و حل مشکلات و مسائل هستی.

چون شدی بر بام‌های آسمان  
سرد باشد جستجوی نردبان  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۴۰۲

انسانی که از جنس فضاگشایی و ابدیت است و توانایی گام نهادن بر فراز آسمان یکتایی را، به شرط تسلیم و پذیرش اتفاق این لحظه دارد، در ذهن به دنبال نردبان و به دنبال حل مسائل و مشکلات می‌گردد. چرا که در ذهن قدرت پرهیز در برابر همانندگی‌ها را ندارد، چرا که با ذهن در جستجوی زندگی از اشخاص و متعلقات و به دنبال حل موانع و مسائل موجود در این راه است. چرا که آگاه نیست که تنها فضاگشایی و تسلیم در برابر اتفاق این لحظه است که راه حل مشکلات عالم و برطرف کننده ظلمت جهل است.

هر کجا تابم ز مشکات دمی  
حل شد آنجا مشکلات عالمی

ظلمتی را کآفتابش برنداشت  
از دم ما گردد آن ظلمت چو چاشت  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات شماره ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲

-مریم از اورنج کانتی